

نگاهی انتقادی به سبک و شیوه ذبیح‌الله منصوری در ترجمه متون تاریخی

مریم عزیزیان*

زهرا روحی**

چکیده

ذبیح‌الله منصوری (۱۳۳۵ - ۱۲۷۴) - روزنامه‌نگار و مترجم - به دلایلی، از جمله سبک ویژه در ترجمه متون ادبی و تاریخی (به دلیل نوع نگاه و دیدگاه مخاطب‌مدار در ترجمه متن)، حجم وسیع تألیفات، و برخورداری از طیف گسترده‌ای از خوانندگان، نامی برجسته و قابل بحث در تاریخ ادبیات و مطبوعات ایران است. در مقاله حاضر، پس از بیان مختصری از زندگی‌نامه و معرفی آثار این مترجم و ذکر دیدگاه‌ها و واکنش‌های متفاوت مورخان و مترجمان دیگر به شیوه خاص او در ترجمه متون، سعی شده است بر مبنای شواهد و نمونه‌هایی از متون اصلی و متون ترجمه‌شده، سبک و نحوه ترجمه او به ویژه در ترجمه متون تاریخی، تحلیل و بررسی انتقادی شود.

کلیدواژه‌ها: ترجمه متون تاریخی، ذبیح‌الله منصوری، سبک ترجمه.

مقدمه

ذبیح‌الله منصوری، به عنوان یکی از مشهورترین و پرکارترین مترجمان کشورمان، از دهه شصت به این طرف مطرح بوده است. کتاب‌های او توانست حداقل سه نسل از مردم ایران، آن هم در سطح تحصیلات متفاوت، را با کتاب و کتابخوانی آشتی دهد. فروش فوق‌العاده

* دانشجوی دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران (نویسنده مسئول) maryam7azizian7@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان‌شناسی دانشگاه تهران roohi5002@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۰/۲/۲۹، تاریخ پذیرش: ۹۰/۵/۲۰

کتاب‌هایش، خصوصاً در دهه شصت و هفتاد، باعث شد نظر بسیاری از نویسندگان به سوی او جلب شود. به همین دلیل، منتقدان بسیاری، شروع به نوشتن از او و ترجمه‌هایش کردند. بیشتر نقدهای مخالف، حاکی از این امر بود که وی در ترجمه امانت را رعایت نکرده است. اما در این بین، کمتر کسی به این سؤال پاسخ داد که چرا منصوری چنین ترجمه می‌کرد و با وجود انتقاداتی که به او شد، هرگز سبک و شیوه خود را کنار نگذاشت. در مقاله حاضر سعی شده است تا با بررسی زندگی منصوری، و نقد و تحلیل ترجمه‌های تاریخی‌اش به سؤال فوق پاسخ داده شود.

نگاهی به زندگی منصوری

مقاله حاضر درباره مردی کم‌حرف و گوشه‌گیر است که هر روز پشت صندلی‌اش در دفتر مجله خواندنی‌ها، نگارش و ترجمه می‌کرد؛ قلمزنی که از شهرت بیزار بود و تا پایان عمر، اتاقش، در مجله خواندنی‌ها، را ترک نکرد و هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد که روزی بتواند برای چندین دهه بازار کتاب ایران را قبضه کند.

نام وی ذبیح‌الله حکیم الهی دشتی و اسم نویسندگی‌اش ذبیح‌الله منصوری بود (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۷۲ - ۲۰۵، خاطرات کاشی‌چی و علی بهزادی). متأسفانه از آنجا که منصوری مخالف نوشتن خاطرات بود، (همان: ۳۴۷؛ بهشتی‌پور، ۱۳۶۰: ۲۳) زندگی‌نامه‌ای از خود برجا نگذاشت. او همیشه سعی داشت زندگی‌اش را پنهان نگه دارد؛ و اطلاعات مربوط به زندگی شخصی‌اش بسیار کم و گاه مغشوش است. همسر و فرزندانش نیز هیچ‌گاه حاضر نشدند درباره او مصاحبه کنند و زندگی‌اش همچنان در پرده‌ای از ابهام باقی ماند. تاریخ دقیق تولدش مشخص نشد و سال‌های مختلفی برای تولدش ثبت شد: ۱۲۷۴^۱، ۱۲۷۶^۲، ۱۲۷۸^۳ و ۱۲۸۸^۴. نکته جالب توجه در این بین این است که تمامی این سال‌ها را خود منصوری بیان کرده است. امیرانی (مدیر مجله خواندنی‌ها که منصوری در آن کار می‌کرد) ضمن رد درخواست ضمانتی، همه‌چیز منصوری را قلابی توصیف می‌کند، از اسمش گرفته تا شناسنامه‌اش (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۲).

منصوری در سنندج به دنیا آمد. پدرش گُرد و مادرش از اهالی رشت بود (بهشتی‌پور، ۱۳۶۵: ۲۱). اطلاعات بیشتری راجع به شغل و وضعیت مالی و خانوادگی وی در دست نیست. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه آلیانس سنندج گذراند و در این مدرسه با زبان فرانسه آشنا شد. در همان کودکی، به دلیل شغل پدر، به کرمانشاه نقل مکان کردند و وی در

آنجا نزد یک طیب که به فرانسه آشنایی داشت، زبان فرانسه خود را تکمیل کرد (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۱). بر اثر مرگ ناگهانی پدر، به ناچار از تحصیل دست کشید و برای تأمین مخارج خانواده‌اش، در چاپخانه‌ای در تهران، مشغول به کار شد (بهشتی‌پور، ۱۳۶۵: ۷۳). آشنایی ذبیح‌الله با زبان فرانسه، او را به کار ترجمه در جراید و مطبوعات کشاند. وی در سال ۱۲۹۹ش. بعد از تأسیس روزنامه کوشش در تهران، به‌عنوان مترجم داستان‌ها و مطالب علمی در این روزنامه مشغول به کار شد. (همان: ۲۲؛ جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۳) درحقیقت این سال، شروع زندگی مطبوعاتی منصوری بود که تا ۷۰ سال - یعنی پایان عمرش در ۱۳۶۵ - ادامه داشت. منصوری در طی این سال‌ها به‌غیر از ترجمه و نگارش برای مطبوعات، شغل دیگری نگرفت و مقالات او در مجلات و روزنامه‌های پرتیراژ وقت نظیر اطلاعات، ترقی، تهران مصور، روشنفکر، سپید و سیاه و مخصوصاً روزنامه کوشش و مجله خواندنی‌ها چاپ می‌شد. (بهشتی‌پور، ۱۳۶۵: ۲۰).

منصوری پس از چند سال کار در روزنامه کوشش، به درخواست علی خادم (عکاس معروف، ۱۲۹۶ - ۱۳۷۰ش)، کار در مجله خواندنی‌ها را شروع کرد و تا پایان عمر به‌عنوان کارمند در این مجله مشغول به کار بود. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۱۹۳، خاطرات علی خادم) بنا به گفته منصوری، وی به‌علت نوشتن زیاد هرگز فرصت نکرد عشق را تجربه کند (همان: ۸۰) و خیلی دیر ازدواج کرد. آنها صاحب دو فرزند به نام‌های هما و سیامک شدند (همان: ۲۴۶ - ۲۴۵، خاطرات اسماعیل ریاحی‌پور). او در طول زندگی‌اش به کشورهای روسیه، افغانستان، هندوستان و اروپای غربی سفر کرد. (همان: ۷۹) در زندگی، محافظه‌کار و همواره از سیاست گریزان بود و ترجمه مقاله‌های مربوط به حوادث سیاسی روز را نمی‌پذیرفت (همان: ۲۲۲ - ۲۲۱، خاطرات جهانگیری، همکار منصوری). وی پیشنهاد امیر هوشنگ دولو - نماینده قاجار در دربار پهلوی - را مبنی بر تهیه خانه‌ای برایش، با وجود مشکلات مالی رد کرد (همان: ۳۰۰ - ۲۹۹، خاطرات علی بهزادی). در حوادث انقلاب ۱۳۵۷، نه تنها خود در هیچ اعتراض و تظاهراتی شرکت نکرد بلکه به افرادی چون میرزاخانی (دبیر چند مجله) نیز اکیداً سفارش کرد که برای جلوگیری از هرگونه مشکل، فقط در چهارچوب قانونی کار کنند (همان: ۲۳۷، خاطرات میرزاخانی) ظاهراً تجربه زندگی سخت مطبوعاتی و بیکاری وی پس از کودتاها و انقلاب نیز در شکل‌گیری این روحيات مؤثر بوده‌اند.

میزان کار و ترجمه‌های ذبیح‌الله در مطبوعات به قدری زیاد بود که مجله تهران مصور، به

او لقب «ماشین ترجمه در ایران» و «بی‌پول‌ترین نویسنده ایران» داد (همان: ۳۸۱-۲۱۷، خاطرات جهانگیری و پارساخو؛ بهشتی‌پور، ۱۳۶۵: ۲۲). اما به‌طور کلی، وضعیت مادی منصوری، تحت تأثیر شغل او - که متأثر از حوادث سیاسی زمانه بود - اغلب بد بود. توقیف بسیاری از مجلات و روزنامه‌ها در آذر ۱۳۲۱ توسط قوام‌السلطنه - که به تأسیس سندیکای نویسندگان و خبرنگاران در سال ۱۳۴۱ش توسط ذبیح‌الله و همکارانش منجر شد - از آن جمله بود. (همان: ۲۳-۲۲؛ جمشیدی ۱۳۷۲: ۱۴۰-۱۳۹)

پس از انقلاب ۱۳۵۷ و تعطیلی مجله خواندنی‌ها، میرزاخانی (مدیر سندیکای کارگران چاپخانه‌های تهران) برای رهایی منصوری از مشکلات عدیده مالی، او را بازنشسته سندیکای کارگران کرد و به گفته وی، منصوری از اینکه بیمه شده بود و پس از مرگ خانواده‌اش منبع درآمدی داشتند، بسیار خرسند بود. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۴۰-۲۳۸، خاطرات میرزاخانی) این بود سرانجام این روزنامه‌نگار مشهور که در پایان عمر بیمه کارگری شد.

سرانجام منصوری - که سال‌ترین عضو سندیکای نویسندگان - در شب ۱۸ خردادماه سال ۱۳۶۵ش در بیمارستان شریعتی درگذشت. (بهشتی‌پور، ۱۳۶۵: ۲۰؛ باستانی‌پاریزی، ۱۳۶۵: ۸۰۴ و ۸۰۷) همکاران ذبیح‌الله او را فردی کم‌حرف، کم‌جوش (همان: ۸۰۸) و بسیار منظم (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۱۸ و ۳۷۹، خاطرات سفری و جهانگیرزاده) توصیف کرده‌اند. او از عکس گرفتن، ویرایش آثارش، شهرت، تمجید و خودستایی، مبارزه قلمی و بیمارستان بیزار بود. (همان: ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۵۰ و ۲۹۱، خاطرات جهانگیری، کاشی‌چی، پارساخو، و ریاحی‌پور)؛ هرگز دوست صمیمی نداشت و اجازه نمی‌داد کسی از زندگی خصوصی‌اش باخبر شود؛ آدرس منزل خود را به هیچ‌کس نمی‌داد. اگر کسی در مغازه‌ها و رستوران‌هایی که می‌رفت، سعی می‌کرد به او نزدیک شود، شب بعد آن محل را از برنامه‌اش حذف می‌کرد (← جمشیدی، ۱۳۷۲: ۱۹۶ و ۲۰۶: خاطرات علی خادم و کاشی‌چی). در پایان باید به عشق و علاقه عجیب وی به اتاقش در طبقه پنجم مجله خواندنی‌ها اشاره کرد که آن را بیش از هر جای دیگر در جهان دوست داشت و بسیاری از شب‌ها را آنجا می‌خوابید (همان: ۱۱ و ۱۳۱، خاطرات علی خادم، ریاحی‌پور).

آثار منصوری

عمده آثار ذبیح‌الله منصوری به دلیل آشنایی او با زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی، ترجمه و اقتباس بود. تاکنون کسی نتوانسته است کتاب‌شناسی کاملی از آثار وی ارائه دهد. به گفته

خود او، تعداد آثارش به ۱۴۰۰ می‌رسید (همان: ۷۲)؛ ولی تاکنون فقط حدود ۱۲۰ اثر (همان: ۴۲۱) یا کمی بیشتر، از او شناخته شده است. ترجمه‌های منصورى، طیف وسیعی از کتب جنایی گرفته تا ادبی و تاریخی را دربر می‌گرفته است. کار ترجمه او را از نظر موضوع می‌توان به سه دوره متفاوت تقسیم کرد: الف) از آغاز تا شهریور ۱۳۲۰ش. که عمده ترجمه‌هایش رمانتیک و پلیسی است؛ ب) از شهریور ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۳۲ش که به دلیل آزادی نسبی مطبوعات، آثار وی بیشتر ترجمه مقالات سیاسی است؛ ج) از مرداد ۱۳۳۲ش تا پایان عمر که بیشتر کارهایش، ترجمه کتب تاریخی و دینی است که در واقع بخش اصلی و پرمخاطب او را شامل می‌شود^۶ (همان: ۴۶ - ۴۳).

برخی از آثار تاریخی و دینی ترجمه شده منصورى، از میان بیش از ۶۲ اثر او، عبارت‌اند از: محمد (ص) پیغمبری که از نو باید شناخت، خداوند علم و شمشیر، شاه‌طهماسب و سلیمان‌خان قانونی، خواجه تاجدار، خداوند الموت (حسن صباح)، ایران و بابر، خاطراتی از یک امپراتور، منم تیمور جهانگشا، مغز متفکر جهان شیعه، امام حسین (ع) و ایران، یوسف در آینه تاریخ، غزالی در بغداد، سقوط فرانسه، سقوط قسطنطنیه، من دیکتاتور خواهم شد، یک سال در میان ایرانیان، تازه‌مسلمان، سه سال در ایران، عایشه بعد از پیغمبر (ص)، ابوعلی سینا.

عقاید موافقان و مخالفان ذبیح‌الله منصورى

بی‌گمان، زمانی که منصورى حرفه خود را به عنوان مترجم در روزنامه‌ها و مجله خواندنی‌ها شروع کرد، هرگز نمی‌دانست که روزی پاورقی‌هایش در مجله به کتاب، آن هم با تیراژ بالا، تبدیل می‌شود. کتاب‌های منصورى، به دلیل نثر گیرا، ساده و روان و قلمفرسایی وی در تمامی موضوعات - از پزشکی گرفته تا تاریخی، جغرافیایی و دینی - خوانندگان بسیار زیادی را به خود جذب کرد. هیچ‌کس نمی‌تواند خوانندگان آثار او را دسته‌بندی کند. او از هر گروه و طبقه‌ای خواننده دارد (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۴۲). از خانه‌دار، مردم عادی گرفته تا استادان دانشگاه، پزشکان و وزرا. (همان، ص ۲۱۳: خاطرات جهانگیری)

درحقیقت به‌خاطر همین میزان جذب خواننده و فروش بالای کتاب‌های ذبیح‌الله منصورى خصوصاً در دهه ۶۰ بود که بسیاری از نویسندگان و مترجمان با شگفتی سعی داشتند علت این جذب و شهرت در آثار و ترجمه‌هایش را پیدا کنند؛ و سپس آثار او را نقد کردند. سؤال مشترک آنها این بود: «منصورى چگونه و با چه شیوه‌ای ترجمه می‌کند که اثرش این چنین گیرا و جذاب است؟ آیا او اساساً یک مترجم وفادار به متن است؟» از

آن روز نویسندگان زیادی در توجیه یا نقد شیوه ترجمه منصوری سخن گفته‌اند که در زیر، مهم‌ترین آنها ذیل دو عنوان «عقاید مدافعان» و «عقاید مخالفان» ارائه می‌شود.^۷

عقاید مدافعان

دکتر ابراهیم باستانی پاریزی (استاد تاریخ)

باستانی را باید سرسخت‌ترین مدافع منصوری دانست. او ذبیح‌الله را صاحب سبک و سرمشق بزرگی در ادبیاتمان می‌دانست؛ چرا که خیل عظیمی از مخاطبان را به خود جلب کرده است. البته باستانی به این نکته اذعان می‌کند که تغییراتی که منصوری در ترجمه‌ها می‌کرد به قدری زیاد بود که چنانچه خالق فرنگی اثر، آن را می‌خواند باور نمی‌کرد این داستان از او است. وی درباره آثار تاریخی منصوری می‌گوید:

روایات آقای منصوری هرچند گاهی با منابع تاریخی همراه نباشد، هیچ‌وقت از خود تاریخ جدا نیست. من با اینکه هیچ وقت نمی‌توانم از نوشته‌های منصوری به‌عنوان یک سند تاریخی در نوشته‌های خود استفاده کنم، عجیب است که هرگز خود را از خواندن آثار او بی‌نیاز نمی‌توانم بینم زیرا نوشته او چیزی است که با طبیعت، صادق و همراه است. (باستانی پاریزی، ۱۳۶۵: ۸۰۶-۸۰۵)

غلامعلی سیار (مترجم)

نثر او بی‌پیرایه، غیرادبی ولی پاکیزه، صحیح، روان، همه‌کس فهم و عاری از هرگونه سکنه و نقل بود. آیا در روزگاری که خیل مشاطه‌گان نورسیده و نارس از نویسنده و پژوهشگر و لغت‌ساز و مترجم و مقاله‌نویس و ... چهره و جبه زبان هزارساله پارسی ما را روزبه‌روز کریه‌تر می‌سازند، صحیح و سالم و قابل فهم نوشتن خود هنر نیست؟ ... (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۳۷۹، امامی، ۱۳۶۶: ۵۴)

همچنین قلمبه‌نویسی نمی‌کرد و به بیماری لغت‌سازی که روشنفکران به آن مبتلا هستند، دچار نبود. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۴۱۱ و ۴۱۲)

علی خادم

مهم‌ترین هنر منصوری، تربیت خواننده بود. (همان: ۳۶)

گلستان

خدمت او این بود که کتاب‌نخوان‌ها را کتاب‌خوان کرد و اگر بر آثارش به‌جای ترجمه، نام تألیف می‌گذاشت، دیگر این همه مشکل به‌وجود نمی‌آمد. (گلستان، ۱۳۷۰: ۱۳۲)

علی بهزادی

روشنفکران ما کارهای منصوری را کم‌ارزش می‌دانند؛ ولی اگر توجه کنیم که یک نفر، یک فرد کم‌ادعا و محجوب و گوشه‌گیر توانست برای مدتی طولانی بازار کتاب یک کشور را به‌دست بگیرد - درست‌تر بگوییم، قبضه کند - و کسانی را که سال تا سال کتابی را نمی‌گشودند، وادار به خواندن کند، می‌فهمیم که او کاری ارزنده انجام داده است. (←جمشیدی، ۱۳۷۲: ۳۱۵، خاطرات علی بهزادی)

اسماعیل جمشیدی

کار او اصلاً خیانت نیست. منصوری صاحب سبک بود. وی دست به ابتکار زد و مطالبی نوشت تا نوسادهای ایرانی آن را دوست داشته باشند. (جمشیدی، ۱۳۷۰: ۱۳۱ و ۱۳۲)

چنانکه دیده می‌شود، اصل مشترک در تمامی این نظرها، دفاع از تأثیرات ترجمه‌های منصوری در جامعه است؛ همچنین تقریباً همگی به عدم پایبندی وی به اصول ترجمه تأکید دارند.

عقاید مخالفان

کریم امامی

در نگارش رمان‌های تاریخی ذبیح‌الله منصوری، خواننده تحت‌الشعاع منصوری قصه‌پرداز قرار می‌گیرد و قصه‌پرداز خوب می‌داند چطور معرکه بگیرد و چون اکثر این آثار در ابتدا به‌صورت پاورقی یعنی پاره‌پاره به‌چاپ می‌رسید، منصوری به‌تدریج آموخته بود که مثل نقالان چگونه در ابتدای هر بخش تازه، خواننده را باز با یادآوری حوادث گذشته، در متن داستان قرار دهد. پس نتیجه می‌گیریم که نقطه قوت در کار ذبیح‌الله، توانایی بی‌چون و چرای او در داستان‌پردازی است. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۴۲۳ - ۴۲۲)

امامی در جای دیگر، درباره غیرواقعی بودن نام نویسنده‌های کتب منصوری می‌نویسد:

معروف است که وقتی منصوری کتاب *ملاصدرا* اثر هانری کربن را منتشر ساخت و گویا نسخه‌ای از کتاب را به رؤیت استاد اسلام‌شناس معروف فرانسوی رساندند، وی به‌یاد نیاورد که اصلاً چنین کتابی نوشته است ... به دوستی که در تاریخ اسماعیلیان صاحب‌نظر است، رجوع کردم و از او خواستم اصل کتاب *خداوند الموت* پل‌آمیر را به من قرض بدهد ولی او نه اسم پل‌آمیر به گوشش خورده بود و نه چنین کتابی داشت. (امامی، ۱۳۶۶: ۵۶؛ نیز ← گل‌زواره قمش‌های، ۱۳۸۲: ۸۵)

البته کریم امامی مانند بسیاری از منتقدان، در عین نقدهای تند خود، به توانایی منصوری در نگارش و جذب خواننده اشاره می‌کند؛ و درباره‌ی نقش منصوری در کتب ترجمه در ایران می‌نویسد:

ذبیح‌الله منصوری نه تنها امروزه روز است که آدم‌های باسواد را با کتاب آشتی می‌دهد و به کتابخوانی معتاد می‌سازد - آدم‌هایی که پس از گذراندن دوره‌ی رمان‌های تاریخی ممکن است به مطالعه‌ی کتاب‌های جدی‌تری برسند - بلکه سال‌های سال است که لذت خواندن را اول او به سه نسل از خوانندگان جوان فارسی‌زبان چشاند است و این به‌هیچ‌وجه کار کوچکی نیست. (همان: ۶۱)

مجتبی مینوی

این کتاب یک سال در میان ایرانیان اثر براون را بردارید بخوانید! ترجمه‌ی این کتاب هیچ شباهتی به اصل آن ندارد. اصلاً این مرد، انگلیسی نمی‌داند. قبلاً کتاب‌هایی از فرانسه ترجمه می‌کرد؛ حالا یک‌هوش شده انگلیسی‌دان و کتاب انگلیسی ترجمه می‌کند. در واقع کتابی را جلوش می‌گذارد، یک صفحه‌اش را می‌خواند و خیال می‌کند از آن چیزی فهمیده و همان را برمی‌دارد و می‌نویسد؛ در نتیجه، چیزی در می‌آید که هیچ ربطی به کتاب براون ندارد. (همان: ۵۵)

رضا براهنی

ذبیح‌الله منصوری که ... طرفدار مؤسسه بسط است به این معنی که یک رمان ششصد صفحه‌ای موقع ترجمه در دست ایشان حداقل هزار صفحه می‌شود ... منصوری با نبوغ خاص خود، یک عده کتاب‌خوان هاج و واج را به ناکجاآباد خاص رهنمون می‌شود که در اعماق آن، عقده‌های سرکوب‌شده به وسیله انقلاب از نو سر می‌گشاید. (براهنی، ۱۳۶۸: ۹۸)^۸ رسول اسماعیل‌زاده پس از مقابله‌ی ترجمه‌ی *نهج‌البلاغه* منصوری، نتیجه گرفت که بین آن و متن عربی ارتباطی وجود ندارد و شیوه‌ی نگارش ترجمه متناسب با سبک متن عربی نیست و آن را از اصالت حماسی بودن در حد یک رمان پایین آورده است. (اسماعیل‌زاده، ۱۳۷۸: ۱۱ و ۱۲)

محمد مهدی فولادوند

ترجمه‌های منصوری اغلب تحریر خیالی و قلم‌اندازهای شخصی است و می‌توان گفت که او جز در برگرداندن کتاب‌های بسیار ساده‌ای از قبیل کتاب‌های مورس مترلینگ، به روح زبان‌های بیگانه تسلط کافی نداشته و اگر بخشی از آن را هم می‌فهمیده، با برگردان‌هایی «من‌عدی» و جعل شخصیت‌های پنداری، خود را مطلوب عوام و مطرود خواص گردانیده است (فولادوند، ۱۳۷۶: ۷۹، بخش «نامه‌ها»)^۹.

وزارت فرهنگ و ارشاد باید جداً از چاپ کتاب‌هایی نظیر *امام جعفر صادق (ع) مغز متفکر شیعه* جلوگیری کند؛ زیرا متن اصلی آن را که بنده از «استراسبورگ» تهیه کردم، بیش از ده صفحه نیست و معلوم نیست ۶۰۰ صفحه از کجا آمده است. (همان)^{۱۱} کتاب‌های راجع به امیر تیمور و ملاصدرا هم زائیده خیالبافی آقای منصوری است و استناد به آنها سم مهلک است برای تاریخ. چه بسا اشخاص ساده‌اندیش، که به کتاب‌های او استناد هم می‌کنند و از مقدمه غلط او، نتیجه‌گیری خیالی و خلاف واقع استخراج می‌نمایند (همان).

جعفر آقایانی چاووشی

وقتی برای اولین بار کتاب *امام صادق (ع) مغز متفکر شیعه* را مطالعه می‌کردم از لغزش‌های فراوان آن سخت دچار حیرت شدم که اهم آنها را می‌توان در سه نکته زیر خلاصه کرد:
الف) امام صادق (ع) دانش خود را مدیون نهضت علمی عباسیان است و از مدارس علمی آن عصر برای پررنگ کردن تجربیات علمی خویش بهره فراوان برده است؛ ب) ابن راوندی - زندیق و کافر معروف که حتی به مقابله با قرآن کتاب نوشت - از یاران امام صادق (ع) و از علمای شیعه است؛ و ج) بعضی از اکتشافات مهم علمی عصر جدید، از جمله کشف گاز اکسیژن، از آن امام صادق (ع) است که به‌غلط به علمای غربی از قبیل لاوازیه نسبت داده‌اند.

چاووشی همچون فولادوند در پی پیدا کردن اصل فرانسوی کتاب برمی‌آید که او نیز پس از جست و جوی فراوان در استراسبورگ، به غیر از یک مقاله کوچک درباره «شیعه امامیه» که در آن فقط اشاره کوتاهی به امام صادق (ع) شده بود، چیزی یافت نمی‌کند. (آقایانی چاووشی، ۱۳۶۷: ۷۸-۷۷)

در مجموع، مهم‌ترین نقد مخالفان به منصوری این است که او در ترجمه به متن وفادار نبود و گاه کتبی را که خود نوشته بود، به یک نویسنده خارجی مجهول‌الهویه نسبت می‌دهد که غیر خیانت، معنی دیگری ندارد.

سبک و شیوه ترجمه ذبیح‌الله منصوری

۱. ویژگی‌های سبکی

- خلق سبکی روان، ساده و محاوره‌ای؛

- اجتناب از کاربرد واژه‌های دشوار و دیرپاب و استفاده از لغات و اصطلاحاتی که مردم عادی در مکالمات روزمره از آنها استفاده می‌کردند.

- تلاش برای ایجاد معادل‌های جاافتاده برای واژگان بیگانه در زبان فارسی؛

- مخاطب‌محوری در نوشتار؛ که این ویژگی در آثار منصوری به چند شیوه بروز می‌یابد، از جمله ذکر توضیحات مربوط به نام‌ها، مکان‌ها، وقایع تاریخی، ... در داخل متن یا در پاورقی در مواردی که تصور می‌کند خواننده فاقد این اطلاعات است (ارائه این اطلاعات در ایجاد جذابیت و فهم بیشتر خواننده تأثیرگذار است).

۲. شیوه ترجمه

وفادار نبودن به متن اصلی در قالب حذف و درج مطالب اضافی در اصل متن: ویژگی بارز شیوه ترجمه منصوری، وفادارنماندن او به متن اصلی به دلیل افزودن‌های مکرر به متن و حذف بخش‌هایی از آن است. گاه میزان این دخل و تصرفات در متن تاحدی است که به اعتقاد گروهی کاربرد عنوان مؤلف برای او شایسته‌تر از عنوان مترجم است. علی بهزادی در این باره می‌نویسد:

... ترجمه‌هایش حتی صفحه به صفحه نیز نبود. یک فصل ۱۵ تا ۲۰ صفحه‌ای از کتاب را می‌خواند و آن را کنار می‌گذاشت و خود شروع به نوشتن می‌کرد. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۷۳، خاطرات بهزادی)

وفادار نبودن به متن اصلی در قالب تغییر مطالب متن اصلی: منصوری به دلیل بیش و عقاید خاص خود به‌هنگام ترجمه به‌ویژه ترجمه متون تاریخی، خود را به تغییر و تصرف در متن اصلی مجاز می‌دانست و در توجیه عمل خود اظهار می‌کرد کتاب‌هایی که خارجیان درباره تاریخ کشور ما می‌نویسند، کامل نیست؛ هیچ‌کس بهتر از خود ما نمی‌تواند درباره وقایع و رویدادهای کشورمان کتاب بنویسد و از آنجا که غالب کتاب‌هایی که از نوشته‌های خارجیان به دستم می‌رسد اشکال دارد، در آن تغییراتی می‌دهم. (همان: ۲۵۱)

منصوری در پاسخ به سؤال اسماعیل جمشیدی در این خصوص که آیا او آثاری را که

خود می نویسد، به نام ترجمه چاپ می کند، و آیا در ترجمه امانت داری را رعایت می کند، در مقام دفاع از خود، به تفاوت دیدگاه‌ها در ترجمه اشاره می کند و پاسخ می دهد که من تا اثری را به طور کامل و تا آخر نخوانم، دست به ترجمه نمی‌زنم و منتقدان متوجه نیستند که:

... ترجمه دارای انواع است. وقتی من می‌خواهم یک قرارداد را ترجمه کنم، حتی یک ویرگول را نمی‌اندازم و فصاحت ترجمه را فدای صحت ترجمه نمی‌کنم. چون قرارداد یک سند است و در یک سند، تغییر یک کلمه ممکن است آن را نقض نماید. لیکن ترجمه‌هایی که برای مجلات و جراید می‌شود، با ترجمه یک قرارداد یا یک کتاب علمی یا یک نثر تاریخی فرق دارد. بعضی از این کتاب‌ها چندین جلد است و نمی‌توان همه آنها را برای درج در مجله یا روزنامه ترجمه کرد و من ناچارم که از مطالب کتاب‌ها، قسمتی را به سلیقه خودم اقتباس کنم و مترجمانی که در مطبوعات کار نمی‌کنند و فی‌المثل استاد دانشگاه هستند، وقتی می‌بینند که من تمام کتاب را ترجمه نکرده‌ام، مرا مترجم خائن می‌خوانند. (همان، ۱۲۱)

تکرار می‌کنم ترجمه در تمام دنیا دارای انواع است ... و یک مترجم، به خصوص اگر مترجم مطبوعاتی باشد، گاهی ناچار می‌شود که اثری را خلاصه کند یا فقط قسمتی از آن را اقتباس نماید. منتهی باید بگوییم که این اقتباس است نه ترجمه و این کاری است که من همواره وقتی از اثری اقتباس می‌کنم، ذکر می‌نمایم. (همان: ۱۲۲)

... اما هرگز اتفاق نیفتاده که وقتی می‌توانستم نقص معلومات یک اثر تاریخی یا دینی را رفع نمایم، مطالبی را در ترجمه اضافه نکنم؛ اما در پاورقی یا مقدمه کتاب‌ها، حتماً به این مسئله اشاره می‌کردم. (همان)

من به این دلیل همیشه دست به ترجمه زدم و کتابی تألیف نکردم که خود را در حد کتاب نوشتن نمی‌بینم؛ و از طرف دیگر، هیچ‌گاه فرصت انجام این کار را نیز نداشتم. من هرگز کتابی را که خود بنویسم و به نام ترجمه به بازار عرضه کنم، ننوشتم؛ چراکه در طی این سال‌ها، آن‌قدر نامم شناخته‌شده است که به‌خاطر فروش، نیازی نداشتم این کتاب‌ها را به یک نویسنده خارجی نسبت دهم. (همان: ۷۷ و ۱۰۵)

از نظر منصوری، او برای کسانی می‌نوشت که در سطح کارمندی قرار دارند. به عقیده او، این کارمندان در سطح کارمندی مانده‌اند و اگر مانند روشنفکران بخواهیم یک‌دفعه فکرشان را بالا ببریم، آنها هراسان می‌شوند و حاضر نیستند از سطح خودشان بالاتر روند. او می‌گفت به همین دلیل «... بنده وقتی منظور نویسنده را فهمیدم، به شکلی که خواننده ایرانی هم بتواند آن را بفهمد، نوشته را تغییر می‌دهم و طبیعی است که در این تغییر و تحول، کتاب اضافاتی پیدا می‌کند، اما هر چه می‌شود ایرانی‌پسند است. (همان: ۲۰۹ - ۲۰۸، خاطرات کاشی‌چی)

بررسی مقابله‌ای بخش‌هایی از کتاب‌های ترجمه‌شده ذبیح‌الله منصوری

برای بررسی عینی سبک و شیوه ترجمه منصوری و نیز با توجه به آرا و دیدگاه‌های مطرح‌شده در دفاع یا مخالفت با روش کار او، قبل از هرگونه اظهارنظری لازم است چند ترجمه از او با متن‌های زبان اصلی آنها مقایسه شود. در طی این مقایسه و مقابله که شیوه ترجمه منصوری چگونه است و حتی اگر او ترجمه آزاد انجام داده، در نقل مطالب به فارسی چه عبارات یا جملاتی را کم یا زیاد کرده و یا تغییر داده است. در اینجا، ترجمه بخش‌هایی از سه کتاب تاریخی *ایران و بابر* تألیف ویلیام ارسکین (۱۸۵۴/ زمستان ۱۳۷۴)^{۱۱} و *یک سال در میان ایرانیان (مطالعاتی در خصوص وضع زندگی و اخلاق و روحیات ملت ایران در سال‌های ۱۸۸۱-۱۸۸۷)* تألیف «پرفسور ادوارد براون» (۱۹۵۰/ بی تا)^{۱۲} و کتاب *جنگ بدر* از «محمد احمد باشمیل» (۱۹۷۴/م. ۱۳۹۴.ه.ق. بی تا) با متن‌های اصلی آنها مقایسه شده است.

از کتاب *یک سال در میان ایرانیان*، صفحات ۱۷۵-۱۶۸ (سفر براون در مسیر تهران به اصفهان)، صفحات ۲۲۵-۲۱۸ (زمان اقامت او در اصفهان) و صفحات ۴۸۳-۴۷۵ (زمان اقامت وی در کرمان) با متن اصلی - که به زبان انگلیسی است - مقایسه شد؛ که نتایج، حاکی از اندکی دخل و تصرف مترجم در ترجمه این بخش‌ها بود. به عبارت دیگر، با اینکه سبک ترجمه منصوری در این کتاب آزاد بود و به لحاظ ساختارهای دستوری و نوع جملات به کاررفته در ترجمه برابری وجود ندارد، مترجم تا حد زیادی به متن اصلی وفادار بوده است. البته مترجم در مواردی در حد یک یا دو جمله توضیحات اضافه‌ای داده که در جهت روشن شدن بیشتر مطلب متن اصلی بوده است. برای نمونه، در صفحه ۲۲۰ از متن اصلی چنین آمده است:

From What I Have already said in a previous chapter it will be sufficiently evident that the term "resignation" was a euphemism.

منصوری به جای ذکر معادلی برای اصطلاح euphemism (به معنای «حسن تعبیر»)، این عبارات را به نحوی مناسب و با انتقال محتوای اصلی، به این صورت به فارسی برگردانده است:

من در یکی از فصول گذشته به این موضوع اشاره کرده‌ام و تکرار آن زائد است و همه می‌دانستند که ظل‌السلطان (استغفا) نداده، بلکه از حکومت مناطق جنوبی ایران منفصل شده است.

همچنین در ترجمه جمله زیر (ص ۲۲۴):

For rumours in Persian get about in the most unaccountable manner.

منصوری می‌نویسد:

زیرا در ایران شایعات خیلی سریع منتشر می‌شود، برای اینکه در این کشور روزنامه زیاد وجود ندارد که مردم اخبار و حوادث را از مطالعه جراید به دست آورند و یگانه وسیله کسب خبر و انتشار وقایع، شایعات است و چون ایرانی‌ها و مخصوصاً سکنه تهران و اصفهان و غیره خوش مشرب و اجتماعی هستند و صحبت و معاشرت را دوست دارند، لذا شایعات به سرعت منتشر می‌گردد. (ص ۱۹۳)

جالب است که جمله قبل و بعد از جمله فوق در متن اصلی به صورت زیر است که توضیحات منصوری در آن وجود ندارد:

جمله قبل: Perhaps Some rumour Had reached the man

جمله بعد: (ص ۲۲۴)

That I was anxious to make acquaintance with the sect to which he belonged.

با وجود این - چنانچه پیش از این اشاره شد - رویکرد غالب منصوری در ترجمه این کتاب، در بخش‌های مقایسه شده، حاکی از وفاداری او به متن اصلی بوده است و لذا پذیرش عقیده مجتبی مینوی درباره ترجمه این کتاب، جای تأمل دارد.

اما در مورد بررسی ترجمه کتاب *ایران و بابر* و مقایسه آن با کتاب *History of India* تألیف «ویلیام ارسکین»، مشاهده می‌شود که علی‌رغم اینکه در شناسنامه کتاب، نام مؤلف ارسکین درج شده، منصوری در مقدمه خود اشاره کرده که از این متن انگلیسی به عنوان یکی از چند منابع مورد استفاده‌اش در نگارش این کتاب استفاده کرده است. او در ادامه می‌نویسد در بین منابع به خصوص از آثاری که به زبان فارسی و انگلیسی در پاکستان، بعد از استقلال آن کشور، راجع به بابر و فرزندانش منتشر شده، خیلی استفاده کرده است؛ و بعد از آن، به اقتباسش از منابع پاکستانی، از جمله مجله فارسی‌زبانان *الهلال* و نیز *بابرنامه* به زبان فارسی اشاره کرده است. (← ارسکین، ۱۳۷۴: بخش مقدمه مترجم)

همچنین لازم است توضیح داده شود که فهرست مطالب کتاب *ایران و بابر* و متن اصلی کتاب ویلیام ارسکین به زبان انگلیسی کوچک‌ترین شباهتی به هم ندارند و مقایسه بخش‌هایی از دو کتاب براساس پاره‌ای از اسامی خاص یا مکان‌ها، گواه آن است که به قول کریم امامی، ما اصلاً با ترجمه سروکاری نداریم. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۴۴۴)

با وجود این، در میان عناوین ناهمخوان دو فهرست، بخش مربوط به مرگ بابر در دو کتاب با هم مقایسه شد. در ترجمه فارسی این بخش، از رابطه و نامه‌نگاری‌های بابر و شاه

تھماسب سخن به میان آمده (ارسکین، ۱۳۷۴: ۸۵۹ و ۸۶۲) درحالی که در متن اصلی نه تنها هیچ اشاره‌ای به این نوع رابطه نشده بلکه حتی اسمی از شاه تھماسب نیامده است (ارسکین، ۱۸۵۴: ۵۱۷-۵۱۶). منصوری علت بیماری بابر، که سبب مرگ او شد، را مرض آپاتیتست معرفی می‌کند و توضیحات فراوانی راجع به این بیماری به خواننده می‌دهد (ص ۸۶۳-۸۶۲) درحالی که در متن انگلیسی (ص ۵۱۷) هیچ‌کدام از این اخبار و سخنان وجود ندارد.

علاوه بر این، منصوری در ترجمه کتاب حدود سیزده صفحه (ص ۸۷۹-۸۳۷) درباره جنگ بابر با پرتغالی‌ها مطلب نوشته، درحالی که نه در کتاب ارسکین از این مطالب خبری هست و نه در هیچ کتاب تاریخی دیگر.

آخرین کتاب مورد بررسی، غزوة بدر الکبری اثر محمد احمد باشمیل عرب است. البته منصوری در مقدمه کتاب اشاره کرده که وی کتاب را از ترجمه انگلیسی آن به فارسی برگردانده است؛ اما نام مترجم انگلیسی نیز مشخص نیست. اولین ایرادی که در اینجا به مترجم می‌توان گرفت، این است که به یکی از وظایف اولیه یک مترجم، یعنی ترجمه کتاب از زبان اصلی آن، پایبند نبوده است. با فرض اینکه مترجم انگلیسی در ترجمه‌اش وفادار به متن بوده، ترجمه فارسی را با اصل عربی آن مقایسه می‌کنیم:

تطبیق فهرست و ساختار دو کتاب نشان داده که متن عربی پس از سه مقدمه به ۶ فصل تقسیم شده است و هر فصل، عناوین ریزتری را شامل می‌شود؛ بخش نتیجه‌گیری بعد از فصل ۶ آمده (ص ۲۸۹-۲۷۴) و در پایان، فهرست منابع و اعلام (ص ۲۸۹-۲۹۲) قرار داده شده است؛ در ضمن، کتاب حاوی عکس‌هایی راجع به اماکن مربوط به واقعه بدر است که البته واضح نیست. اما در متن ترجمه، سه مقدمه کتاب ترجمه نشده و فهرست متن فارسی کاملاً متفاوت از ساختار فهرست متن عربی است. ترجمه فارسی ۱۷ فصل بدون تقسیم‌بندی ریزتر را شامل می‌شود. همچنین، در متن فارسی، بخش‌های نتیجه‌گیری، فهرست منابع و اعلام ترجمه نشده است. پس می‌توان گفت که مترجم به حفظ ساختار و ترجمه کل کتاب پایبند نبوده است.

برای فهم میزان پایبندی منصوری به محتوای متن و سبک نویسنده، بخش «دلایل پیروزی مسلمانان در جنگ بدر» به‌عنوان نمونه، با متن عربی مقایسه می‌شود.

باشمیل قبل از ذکر دلایل خود، به خواننده تذکر می‌دهد که قبل از توجه به هر عامل و دلیلی، امر تأیید الهی بر پیروزی مسلمین نباید فراموش شود و سپس چهار دلیل ارائه می‌دهد؛ اما مترجم این جمله را ترجمه نکرده است. چهار دلیل نویسنده به ترتیب عبارت‌اند از: اکراه

اغلب سپاه کفار از جنگیدن پس از نجات یافتن کاروان قریش، شکست قطعی نتیجه جنگی است که با هدف تجاوز و ستم انجام شود، عقیده و ایمان قوی مسلمانان و تاکتیک جنگی جدید پیامبر(ص) (باشمیل، ۱۹۷۴م. / ۱۳۹۴هـ.ق: ۲۷۰ - ۲۶۹). در این بین نویسنده سومین گزینه را مهم‌ترین دلیل پیروزی دانسته است. (همان: ۲۶۸). مترجم نیز از چهار دلیل سخن به میان آورده است، اما دلایل وی به ترتیب عبارت‌اند از: عدم ضرورت جنگ از نگاه اکثر سپاه کفار به علت کسب هدف (نجات کاروان قریش)، نبود وحدت کلمه بین سپاه قریش و اکراه بیشتر آنان از جنگ، تاکتیک جنگی جدید پیامبر(ص)، و ایمان قوی مسلمین (باشمیل، بی‌تا: ۱۹۶). چنان‌که ملاحظه می‌شود، مترجم دلیل اول را در دو عامل تفکیک و دلیل دوم نویسنده را حذف کرده است؛ همچنین دلیل سوم را به‌عنوان آخرین دلیل ذکر کرده و برخلاف متن عربی، آن را مهم‌ترین دلیل ندانسته و توضیح مختصری درباره آن داده است. ظاهراً این دلیل از نظر منصوری کم‌اهمیت‌ترین دلیل بوده که آن را در ترجمه کتاب وارد کرده است.

ترجمه‌های منصوری در مورد این چهار عامل نه تنها جمله به جمله نبوده بلکه گاه معنی کاملاً متفاوتی از مفهوم مورد نظر نویسنده عرضه کرده است؛ برای مثال، مترجم در توضیح تاکتیک جنگی جدید، در مقایسه پیامبر(ص) با فرماندهانی همچون ناپلئون و هانیبال، ایشان را بزرگ‌ترین فرمانده نظامی جهان دانسته در صورتی که از نظر باشمیل، پیامبر(ص) از بزرگ‌ترین فرماندهان بوده است. (همان: ۱۹۷؛ باشمیل، ۱۹۷۴م. / ۱۳۹۴هـ.ق: ۲۷۰)

با توجه به مقابله و مقایسه ترجمه سه کتاب، در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که مترجم به غیر از کتاب یک سال در میان ایرانیان، از اساس به متن، از لحاظ مفهوم، معنی، سبک و شیوه نگارش، وفادار نبوده است. هر چند مترجم در بخش‌هایی از ترجمه، با شیوه و نگارش خاص خود، مفهوم نویسنده را با توضیحات اضافی به خواننده منتقل کرده، گهگاه مطالبی در ترجمه آورده که از اساس با معنا و مفهوم مورد نظر نویسنده در تضاد است. همچنین، گاهی برخی از این توضیحات از اساس با واقعیت‌های تاریخی در تضادند. (← ارسکین، ۱۳۷۴: ۸۳۷ - ۸۲۴، جنگ بابر با پرتغالی‌ها)

براین اساس نمی‌توان منصوری را مترجم واقعی و حتی مترجمی با شیوه ترجمه آزاد در ترجمه کتب تاریخی دانست.

ریشه‌یابی و چرایی سبک ترجمه منصوری

با توجه به شیوه کاملاً خاص ذبیح‌الله منصوری در ترجمه، ضروری است این شیوه و

چرایی آن تحلیل شود؛ و برای این لازم است به بطن نظرها و نگاه مترجم از بحث ترجمه، تاریخ و کتب تاریخی توجهی دقیق شود. در این خصوص چند سؤال به ذهن می‌رسد: منصوری چه تعریفی از ترجمه، تاریخ و ترجمه‌های تاریخی داشت؟ و از نظر او، مخاطبانی که برایشان ترجمه می‌کرد، متعلق به چه طبقه‌ای بودند؟ پاسخ به این سؤالات را می‌توان با تأمل در گفته‌های ذبیح‌الله منصوری در کتاب‌ها، مصاحبه‌ها و نیز خاطرات همکارانش از وی بیرون کشید. در این خصوص، نظرهای او در دو تعریف ارائه می‌شود: الف) تعریف منصوری از ترجمه و مخاطبان او، ب) تعریف منصوری از تاریخ.

الف) تعریف منصوری از ترجمه و مخاطبان او

با توجه به دیدگاه‌ها و نظرات منصوری که در بخش سبک و شیوه ترجمه به‌طور مفصل از آنها سخن به میان آمده است، می‌توان فهمید که او با تعریف خاص خود به‌سراغ ترجمه رفته و سبک و نگاهش با یک مترجم علمی کاملاً متفاوت است. منصوری بر این اعتقاد بود که برای کسانی می‌نوشت که در سطح کارمندی بودند. او معتقد بود:

این کارمندان در سطح کارمندی مانده و اگر مانند روشنفکران بخواهیم یک دفعه فکرشان را بالا ببریم، آنها هراسان شده و حاضر نیستند از سطح خودشان بالاتر روند. (ارسکین، ۱۳۷۴: ۲۰۹-۲۰۸، خاطرات کاشی‌چی)

و به همین دلیل می‌گفت:

... بنده وقتی منظور نویسنده را فهمیدم، به‌شکلی که خواننده ایرانی هم بتواند آن را بفهمد، نوشته را تغییر می‌دهم و طبیعی است که در این تغییر و تحول، کتاب اضافاتی پیدا می‌کند؛ اما هر چه می‌شود ایرانی‌پسند است. (همان)

ب) تعریف منصوری از تاریخ

منصوری در مصاحبه‌ای به این نکته اشاره کرده بود که وی کل تاریخ ایران را از دوره ماقبل تاریخی تا زمانه خود به گونه‌ای نوشته است که در هیچ مرجعی وجود ندارد.^{۱۳} و دانشجویان تاریخ از آنها به عنوان یک مأخذ اصلی استفاده می‌کنند. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۱۲۳)

از نگاه منصوری، تاریخ، بخشی مهم از زندگی انسان است. تاریخ خود به‌تنهایی یک

دانشگاه است که می‌توان پند و درس‌های زیادی از آن گرفت. به‌نظر او فایده مطالعه تاریخ، آموزش زندگی است (همان). پس، براساس این نظر، هدف منصوری از ترجمه‌های تاریخی درس‌هایی است که تاریخ به خوانندگان می‌دهد. جالب توجه است که ذبیح‌الله منصوری بین واقعه‌نگار و مورخ تفاوت قائل می‌شود؛ و در این باره، در مقدمه‌اش بر ترجمه کتاب *خداوند الموت* می‌نویسد:

یک تفاوت بین تاریخ‌نگار و مورخ وجود دارد و آن این است که وقایع‌نگار به‌هیچ‌وجه عقل خود را در نقل وقایع دخالت نمی‌دهد و آنچه شنیده یا خوانده، بدون کوچک‌ترین استنباط عقلایی نقل می‌نماید، ولی مورخ هنگامی که کتابی می‌نویسد، از استنباط عقلایی خود استفاده می‌کند و لذا یک مورخ صددرصد بی‌طرف به وجود نمی‌آید ... (← امیر، ۱۳۸۴: مقدمه منصوری)

از نظر منصوری، یکی از اصول پذیرفته‌شده در تاریخ، دخالت نظریه مورخ در تحقیق‌های تاریخی است (همان)؛ چراکه مورخ واقعی زمانی که با اخبار متضاد و گوناگون در منابع روبرو می‌شود، ناگزیر است که از عقل خود کمک بگیرد و مطالبی را که با منطق واقعیت‌ها مغایر است، نپذیرد. (همان)

تا اینجا، نگاه و نظر منصوری با نگاه مورخ علمی در یک مسیر است؛ اما منصوری در ادامه سخنانش، ناگهان نظری غیرعلمی بیان می‌کند. می‌گوید اگر مورخی برخی از قسمت‌های کتابش را دچار اطناب کند و برای نگارش وقایع تاریخی قدری از تخیل خود بهره‌گیرد، ارزش کار او کم نمی‌شود. (همان) این، همان نقطه افتراق کار منصوری از یک کار علمی است و به‌نظر می‌رسد دقیقاً همان نکته‌ای باشد که ما را برای فهم تفاوت ترجمه‌های تاریخی‌اش یاری می‌رساند. منصوری فراموش می‌کند که تخیل با تحلیل عقلی فرق دارد و در حوزه ادبیات کارآمد است! مترجم در ترجمه یک اثر نمی‌تواند نظرهای خود را مانند مورخ وارد ترجمه کند، آن هم نظرهایی که بی‌استناد، بی‌مدرک و براساس تخیل باشد، چرا که تخیل در علم تاریخ جایی ندارد.

منصوری، نویسنده مطبوعات بود و حرفه تخصصی او در مطبوعات، ترجمه متون خارجی در زمینه‌های مختلف بود. پس باید ابتدا او را به‌عنوان یک نویسنده مجله در نظر گرفت تا یک متخصص علمی و حرفه‌ای در ترجمه؛ و نیز فراموش نشود که او نه به‌عنوان یک ادیب یا یک مورخ بلکه به‌عنوان یک روزنامه‌نگار دست به ترجمه متون ادبی و تاریخی زده است. درمورد میزان تسلط ذبیح‌الله به زبان‌هایی که از آنها ترجمه می‌کرد نظرهای

متفاوتی ارائه شده است. علی‌رغم گفته‌ی خودش مبنی بر اینکه در سال‌های اولیه‌ی کاری‌اش، تمامی مترجمان اشکالات خود را در زبان فرانسه از او می‌گرفتند (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۳)، غالب نظرها بر این است که وی تسلط کافی نداشته است؛ و تنها شاهد آنها بر این مدعا، ترجمه‌نکردن جمله به جمله‌ی منصوری و تغییراتی است که وی در متن می‌داده، اما این دلیل برای این ادعا کافی نیست و این مسئله هنوز بی‌پاسخ است.

منصوری کتب علمی ترجمه نمی‌کرد؛ و از آنچه در زمینه‌ی تاریخ ترجمه کرد، با وجود کثرت، همگی ترجمه‌هایی از نویسندگان غیرمعروف بودند که ابتدا به‌صورت پاورقی در مجلات و بعدها به‌شکل کتاب چاپ شد.

علاوه بر این می‌توان تأثیر محیط سیاسی، اجتماعی و شغلی منصوری را نیز در شکل‌گیری سبک خاص او مؤثر دانست. دوران زندگی ذبیح‌الله، با دوران پرفرازونشیب تاریخ سیاسی ایران در فاصله‌ی شهریور ۲۰ تا انقلاب ۵۷ مصادف است؛ که در طول آن، به‌دنبال هر حادثه و آشوب سیاسی، اکثر مطبوعات توقیف و تعطیل می‌شدند. اولین تأثیر این امر، بر زندگی مطبوعاتی‌ها و روزنامه‌نگاران بود. در این زمینه، پاسخ کریم امامی به متقد یکی از ترجمه‌هایش جالب است. او به تأثیر تصمیم‌های سیاسی و مالی دولت بر زندگی سیاسی-اجتماعی کشور و در نتیجه بر زندگی مالی و فرهنگی هنرمندان اشاره می‌کند و سپس می‌گوید: فشار مالی برای تأمین هزینه‌های زندگی سبب می‌شود که مترجم کار خود را سریع‌تر تمام کند و در نتیجه از کیفیت اثر کاسته می‌شود. (امامی، ۱۳۷۱: ۵۵-۵۳) زندگی منصوری، نمونه‌ی بسیار خوبی برای نشان‌دادن این تأثیرات است. ذبیح‌الله در طی هفتاد سال کار مطبوعاتی خود هیچ‌گاه شغل دیگری غیر از نگارش، ترجمه و اقتباس نداشت و این کار برای تأمین هزینه‌های زندگی، در کشوری که مطبوعاتی‌ها امنیت شغلی ندارند، به‌هیچ‌وجه کافی نیست. تلاش فراوان او برای تشکیل یک سندیکا در دفاع از حقوق نویسندگان، پس از توقیف درازمدت روزنامه‌ها در ۱۳۳۱ و بیکاری مطبوعاتی‌ها، و نیز بیکاری طولانی او پس از انقلاب و خاطراتش از این فشارهای مالی، همگی نشانه‌هایی از این تأثیرات است. این فشار زمانی بیشتر درک می‌شود که به‌یاد بیاوریم که منصوری در سال‌های پایانی عمر، زمانی که در اوج شهرت بود، بازنشسته‌ی سندیکای کارگران چاپخانه‌های تهران شد. همین فشارها و شرایط مالی باعث شده بود که مترجمی بسیار پرکار شود؛ زیرا هرچه بیشتر می‌نوشت، درآمدش نیز بیشتر می‌شد. درحقیقت، ترجمه‌های منصوری، قربانی سیستم مطبوعات و نشر کتاب در ایران شد. منصوری - چنانکه پیش‌تر عنوان شد - تمامی این ترجمه‌ها را برای مجلات و روزنامه‌ها انجام

می داد که بعدها با استقبال از آنها به صورت کتاب چاپ شد. البته از فروش فراوان این کتاب‌ها بهره مالی چندانی عایدش نشد.

پس باید ذبیح‌الله را به عنوان یک مترجم عوام‌پسند مطبوعاتی در نظر گرفت تا یک مترجم متخصص و علمی؛ در نتیجه، اهداف و انگیزه‌های این نوع ترجمه از یک ترجمه علمی متفاوت است. هدف منصوری به عنوان یک مترجم مطبوعاتی چیزی نبود جز نگارش مطالبی با نثر ساده و روان، که سبب جلب خوانندگان و حفظ تیراژ مجله و در نتیجه کسب درآمد و حفظ شغلش شود. او برای طیفی از خوانندگان می نوشت که به قول خودش، در سطح کارمندی هستند و توان هضم نوشته‌های روشنفکرانه و فلسفی را ندارند و باید مطالبی خواندنی و آموزنده به آنها عرضه کرد تا به کتابخوانی و روزنامه‌خوانی عادت کنند. منصوری در ترجمه این نوع کتاب‌ها دست به ابتکار و تغییر زد و آن را در قالب یک نثر مطبوعاتی درآورد. با این توضیحات باید گفت در نقد ترجمه منصوری نباید از تأثیر فراوان شغلش در نگاه او به ترجمه و شیوه کارش غافل شد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله، جهت بررسی زندگی و ویژگی‌های سبک ترجمه تاریخی ذبیح‌الله منصوری و ریشه‌یابی چرایی این نوع سبک، و به منظور ارزیابی برجسته‌ترین نقد وارده، یعنی عدم رعایت اصل امانت در ترجمه‌ها، سه متن از ترجمه‌های تاریخی منصوری، به عنوان نمونه، با متون اصلی آنها مقایسه و مقابله شد؛ و با توجه به اینکه نتایج حاصل از این مقابله، از «ترجمه‌ای نسبتاً آزاد» - در کتاب یک سال در میان ایرانیان -، «اقتباس» - در کتاب جنگ بدر - تا «تألیف» - در کتاب ایران و بابر در نوسان بود، این نتیجه گرفته شد که اصولاً ترجمه‌های منصوری را نمی‌توان ترجمه و حتی به قول خود او «ترجمه و اقتباس» نامید، چراکه هیچ‌کدام از ویژگی‌های ترجمه حرفه‌ای، علمی و حتی ترجمه آزاد یا «ترجمه و اقتباس» را ندارد. بنابراین نمی‌توان منصوری را مترجم متخصص حرفه‌ای و علمی به حساب آورد و یا آنکه به آثارش در تحقیق‌های علمی استناد کرد.

ریشه‌ها و دلایل اصلی سبک خاص منصوری را می‌توان منبعث از سه عامل دانست:
۱. تعریف خاص منصوری از ترجمه، تاریخ و تحقیق تاریخی؛ ۲. عدم درک و تعریف درست او از مرزهای ترجمه، ترجمه آزاد و ترجمه مطبوعاتی، شباهت‌ها و تفاوت‌های آنها با «ترجمه و اقتباس» و تألیف و تأثیر شرایط سیاسی - اجتماعی و شغلی منصوری در سبک او.

شایان ذکر است که در کنار توجه به تأثیر مثبت کتاب‌های منصوری در رواج کتابخوانی در قشرهای مختلف جامعه، به‌منظور جلوگیری از انتقال مطالب غیرعلمی و تخیلی این کتاب‌ها با نام تاریخ - همچون کاشف اکسیژن‌بودن امام صادق (ع) - که نتیجه‌ای جز رواج گفته‌های غیرعلمی و جعلی در جامعه ندارد، لازم است به خوانندگان این ترجمه‌ها گوشزد شود که این آثار در زمرهٔ رمان‌های تاریخی - نه تاریخ - قرار دارند.

اسامی مدافعان، توجیه‌کنندگان و مخالفان ترجمه‌های ذبیح‌الله منصوری

اسامی منتقدان مخالف	اسامی منتقدان مدافع و منتقدان توجیه‌کننده
۱. کریم امامی (نویسنده و مترجم)	۱. ابراهیم باستانی پاریزی (مورخ)
۲. رضا براهنی. نویسندهٔ مطبوعات	۲. زبیده جهانگیری (روزنامه‌نگار و همکار مطبوعاتی منصور)
۳. مجتبی مینوی (نویسنده)	۳. غلامعلی سیار (مترجم قدیمی)
۴. جعفر آقایان چاووشی (نویسنده)	۴. اسماعیل جمشیدی (روزنامه‌نگار و منتقد)
۵. محمد مهدی فولادوند (نویسنده)	۵. لیلی گلستان (روزنامه‌نگار)
۶. میرجلال‌الدین کزازی (نویسنده)	

نظرات اصلی مدافعان و مخالفان سبک ترجمهٔ منصوری

مخالفان	مدافعان
۱. عدم رعایت امانت در ترجمه و وفاداری به متن اصلی	۱. تربیت خوانندگان کتاب در ایران و آشتی دادن افراد با سواد
۲. مثله‌کردن و تغییر آثار تاریخی و ادبی و از بین بردن معنای اصلی متن در ترجمه	۲. عامل افزایش کتاب‌خوانی در جامعهٔ ایران خصوصاً در میان طبقهٔ متوسط
۳. جعلی بودن نام برخی از نویسندگان کتاب‌ها	۳. نثر بی‌پیرایه و روان منصور، زبان فارسی را جلا داده و قابل فهم ساخته است. او به بیماری قلمبه‌نویسی و لغت‌سازی که روشنفکران به آن مبتلا هستند، دچار نبود.
۴. عدم تسلط به زبان‌هایی که از آنها ترجمه می‌کرد	۴. ادعان به تغییر و اضافه‌کردن مطالب در متن اصلی و در هنگام ترجمه
۵. توانایی در نگارش و جذب گروه‌های وسیعی از خوانندگان	
۶. آشتی دادن مردم با کتاب‌خوانی (هرچند آن کتاب‌ها رمان‌های تاریخی باشند)	

پی‌نوشت

۱. در پرسشنامه‌ای که نویسندگان کتاب چهره مطبوعات معاصر برای منصوری، جهت گرفتن شرح حالش، فرستاده بودند، وی این سال را نوشته بود. (صالحیار، ۱۳۵۱: ۱۳۵)
۲. منصوری این تاریخ را در مصاحبه‌اش با جمشیدی گفته بود. (جمشیدی، ۱۳۷۲: ۷۳)
۳. این تاریخ در چند شماره از بولتن‌های سندیکای نویسندگان ثبت شده است. (← بهشتی‌پور، ۱۳۶۵: ۲۱)
۴. منصوری در پرسشنامه‌ای که برای صندوق رفاه سندیکای نویسندگان پر کرده بود، این سال را نوشته بود. (← همان)
۵. تنها کسی که توانست آدرس خانه او را پیدا کند، اسماعیل ریاحی‌پور (مدیرمسئول انتشارات زرین در دهه ۶۰) بود. (← جمشیدی، ۱۳۷۲: ۲۴۴ - ۲۴۵ و باستانی پاریزی، ۱۳۶۵: ۸۰۸)
۶. دقت شود که کتب تاریخی منصوری، در زمان پختگی سنی و کاری‌اش نگاشته شده است.
۷. در انتهای مقاله، اسامی منتقدان و مهم‌ترین دیدگاه‌های آنها در دو جدول جداگانه ارائه شده است.
۸. براهنی معتقد است کتبی که در این دهه ترجمه شده است (از جمله ترجمه‌های منصوری) همگی یک هدف داشتند و آن اینکه دربین خوانندگان خود این امر را ترویج دهند که کتب مربوط به سلطنت‌های احیاشده جهان پس از همه انقلاب‌ها را بخوانند (مثل کتاب‌های ناپلئون و ماری آنتوانت ترجمه منصوری) و به همین علت عمداً از پرداختن به دوره معاصر طفره رفته‌اند (ص ۱۰۲). چنانچه حرف براهنی را در این مورد بپذیریم، ظاهراً این سخن درباره ترجمه‌های منصوری صدق نمی‌کند. به نظر می‌رسد دلیل اصلی که منصوری در مورد تاریخ معاصر خود مطلبی نمی‌نویسد، همان خصوصیت بسیار محافظه‌کارانه او بوده است تا ترویج یک فرهنگ خاص. در کنار این، باید جایگاه حساس شغلی منصوری به‌عنوان کارمند یک مجله، که تا مدت‌ها پس از انقلاب توقیف شده بود، را بیفزاییم که وی نمی‌توانسته به راحتی راجع به تاریخ معاصر خود بنویسد.
۹. رفیعی نیز شبیه همین نظر را دارد. (← حمید رفیعی، ۱۳۶۶: ۴۹۶ - ۴۹۷، بخش «نامه‌ها»)
۱۰. شایان ذکر است کتاب *امام جعفر صادق (ع)...* ترجمه منصوری در مؤسسه امام حسین (ع) در قم به انگلیسی ترجمه و چاپ شده و لازم است برای جلوگیری از انتشار حرف‌های غیرمستند و غیرعلمی به زبان‌های بیگانه از چاپ چنین کتاب‌هایی جلوگیری شود.

The Great Muslim Scientist and Philosopher Imam Jafar ibn Mohammed As- Sadigh
(A.S), Translator: Almirza, Kaukab, Qum: Imam Hossain Publication, 2002.

11. *Erskine, William, History of India under the two first 11. sovereigns of the house of Taimur, Barbar and Humayein, London, longman, Brown. 1854.*

12. Brown, Edward, *A year amongst the Persian ... in the years 1887- 1888*, London, Adam and Charles Black, 1950.

۱۳. این نوشته‌ها ابتدا در مجله سپید و سیاه چاپ می‌شد؛ و بعدها، در سال ۱۳۷۰، به شکل کتاب، در ۴ جلد، با عنوان سرزمین جاوید، به چاپ رسید.

منابع

- آقایان چاووشی، جعفر (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷). «کارگاه چاپ‌سازی»، نشر دانش، سال ۸، شماره ۳.
- آمیر، پل (۱۳۸۴). *خداوند الموت: حسن صباح*. ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ج ۳، تهران: بدرقه جاویدان.
- ارسکین، ویلیام (زمستان ۱۳۷۴). *ایران و بابر*، ترجمه و اقتباس ذبیح‌الله منصوری، ج ۱۱، تهران: زرین.
- اسماعیل‌زاده، رسول (اسفند ۱۳۷۸). «نگاهی به ترجمه نهج‌البلاغه از ذبیح‌الله منصوری»، کتاب ماه و دین، شماره ۲۹.
- امامی، کریم (بهمن و اسفند ۱۳۶۶). «پدیده‌ای به نام ذبیح‌الله منصوری»، نشر دانش، شماره ۴۴.
- امامی، کریم (دی ۱۳۷۱). «همه داریم منصوری می‌شویم»، کلک، شماره ۳۴.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (بهمن و اسفند ۱۳۶۵). «در یاد ذبیح‌الله منصوری»، آینه، سال ۱۲، شماره‌های ۱۱ و ۱۲.
- باشمیل، محمداحمد (۱۹۷۴م. / ۱۳۹۴ه.ق). *غزوه بدر الکبری، کتاب الاول من معارک الاسلام الفاضله*، الطبعة السادسة، دارالفکر.
- باشمیل، محمد احمد (بی تا). *جنگ بدر*، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، مؤسسه انتشارات عبدالرحیم علمی.
- براون، ادوارد (بی تا). *یک سال در میان ایرانیان: مطالعاتی در خصوص وضع زندگی و اخلاق و روحیات ملت ایران در سال‌های ۱۸۸۸ - ۱۸۸۷*، ترجمه و حواشی ذبیح‌الله منصوری، تهران: کانون معرفت.
- براهنی، رضا (تابستان ۱۳۶۸). *کیمیا و خاک (مؤخره‌ای بر فلسفه ادبیات)*، ج ۳، تهران: نشر آمین.
- بهشتی پور، مهدی (شهریور ۱۳۶۵). «یادی از ذبیح‌الله منصوری»، چیستا، شماره ۳۱.
- جمشیدی، اسماعیل (۱۳۷۲). *دیوار با ذبیح‌الله منصوری*، ج ۳، تهران: انتشارات زرین.
- جمشیدی، اسماعیل (تابستان ۱۳۷۰). «خدمت یا خیانت (پدیده ذبیح‌الله منصوری)»، پیام کتابخانه، شماره ۱.
- حمیدرفیعی، محمدعلی (شهریور و مهر ۱۳۶۶). «باز درباره ذبیح‌الله منصوری»، آینه، سال ۱۳، شماره‌های ۷-۶.
- شاهانی، خسرو (فروردین تا خرداد ۱۳۷۲). «مرگ یا خودکشی هیتلر: یادی از ذبیح‌الله منصوری»، آینه، سال ۱۹، شماره‌های ۳-۱.
- صالحیار، غلامحسین (۱۳۵۱). *چهره مطبوعات معاصر*، بی جا: پرس اجنت.
- فولادوند، محمد مهدی (فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۷). «مسئله درست‌نویسی و خیانت در ترجمه»، نشر دانش، سال ۸، شماره ۳.
- کزازی، میرجلال‌الدین (تابستان ۱۳۷۰). «خدمت یا خیانت»، پیام کتابخانه، شماره ۱.
- گلستان، لیلی (تابستان ۱۳۷۰). «خدمت یا خیانت (پدیده ذبیح‌الله منصوری)»، پیام کتابخانه، شماره ۱.
- گلی زواره قمش‌های، غلامرضا (بهمن و اسفند ۱۳۸۲). «غش در پژوهش»، آینه پژوهش، شماره ۸۴.

مریم عزیزیان و زهرا روحی ۱۰۷

Brown, Edward (1950). *A Year Amongst the Persian... in the years 1887- 1888*, London: Adam and Charles Black.

Erskine, William (1854). *History of India under the Two First Sovereigns of the House of Taimur, Barbar and Humayein*, London, longman: Brown.

Kaukab, Almirza (translator) (2002). *The Great Muzlim Scientist and Philosopher Imam Jafar ibn Mohammed As- Sadigh (A.S)*. Qum: Imam Hussain Publication.

Archive of SID